



سوهیلا مهیهمی

بۆن دهکهن دهمت

بۆن دهکهن دهمت

نهکا روژی و تینتت خوشمدهوئ.

بۆن دهکهن دلت

چ روژگار یکی نامویه نازهنین

ئهفینیش

له کهناری داری بهر بهست

شه لاق ددهن

ئهفین له پهستیو بشارینهوه

لهم بونهستی گیر و قه مچی سهرما،

ئاگریش

دهان ات را می بویند

مبادا که گفته باشی دوست ات می دارم.

دل ات را می بویند

روزگارِ غریبی ست، نازنین

و عشق را

کنار تیرکِ راه بند

تاز یانه می زنند.

عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد

در این بُن بستِ کج و پیچِ سرما

آتش را

به سووتانی سرود و شیعر

رووناک دهکن

به هزرت مهترسی مهکه

روژگاریکی نامویه نازنین

ئهوهی دهرگا دهکوتی شهوه سات

هاتووه چرا بکوژی

رووناکی له پهستیوهمکان بشارینهوه

ئهوه نیستا قهساوهکانن

چیگیر به ریگاکاندا

به کوته و ساتوریکی خوینین

روژگاریکی نامویه نازنین

نهنشهرگری بزهی سهر لئو و

دهمی به گورانی دهکن

به سوخت بار سرود و شعر

فروزان می دارند.

به اندیشیدن خطر مکن.

روزگار غریبی ست، نازنین

آن که بر در می کوید شباهنگام

به گشتن چراغ آمده است.

نور را در پستوی خانه نهران باید کرد

آنک قصابان اند

بر گذرگاه ها مستقر

با کُنده و ساتوری خون آلود

روزگار غریبی ست، نازنین

و تبسم را بر لب ها جراحی می کنند

و ترانه را بر دهان.

تاسه له پهستیوی مأل بشارینهوه

قهناری دهرژینن..

له سووتانی سویسهن و یاس،

روژگاریکی نامویه نازنین

شهیتان سهرکهوتوو و سهرخوش

ماتئی ناههنگی تهعزیهی ئیمهیه

شوق را در پستوی خانه نهران باید کرد

کیاب قناری

بر آتش سوسن و یاس

روزگار غریبی ست، نازنین

ابلیس پیروز مست

سور عزای ما را بر سفره نشسته

است...!

خدا را در پستوی خانه نهان باید
کرد...!

خودایش له پستیوی مآل بشارینهوه

شاعر: ئهمهد شاملو

وهرگیز: سو هیلا مه‌یه‌می